

تداومی برای خلاقیت

امام خمینی (ره) و نوجویی در اندیشه و عمل یک دولت مدرن

سیدجواد طاهایی

چکیده

مبحث تأسیس دولت جمهوری اسلامی در شکل و رفتار ادامه تاریخ دولت مدرن در ایران بود. اما فراتر از این، مقاله حاضر در پی نشان دادن عمق و ژرفایی است که در تأسیس جمهوری اسلامی نهفته است. این ژرفنا ما را وامی‌دارد که فراتر از این بیندیشیم که تأسیس دولت جمهوری اسلامی، حسب تصور رایج، گامی صرفاً در مسیر هماهنگ‌سازی مدرنیزاسیون اقتصادی با مدرنیزاسیون سیاسی بوده است. در واقع، این تأسیس حرکتی در مسیر پیوند سیاسی تشیع و ایران، تکامل ایده «دولت ایرانی» و از طریق آن انضمامی‌سازی ارزشهای کهن و نهایتاً خلق یک علم سیاست جدید ایرانی است.

کلید واژه‌ها

جمهوری اسلامی ایران، سیاست خارجی، دولت مدرن، امام خمینی (ره)، تشیع

در واقع نوجویی‌ها یا ابتکارات دیگر از بطن این جسارت بزرگ فراهم آمده‌اند.

*

اغلب اندیشیده می‌شود که تأسیس دولت جمهوری اسلامی، گامی در مسیر تکمیل نوسازی (مدرنیزاسیون) سیاسی در ایران است که از دهه‌های اول قرن بیستم شروع شده بود... این تحلیل نادرستی نیست، اما باید تکامل یابد و نباید به آن بسنده شود. زیرا در صورت بسندگی به این تحلیل، آنچه که باید آغاز تحقیق و تأمل (پیرامون چشم‌اندازهای تکامل دولت در ایران) باشد، پایان آن فرض می‌شود. به عبارت دیگر این تحلیل اولیه به تنهایی نمی‌تواند منجر به درک امکانات و تجربه‌های ویژه‌ای شود که دولت جمهوری اسلامی تاکنون از سرگذرانده است.

دولت جمهوری اسلامی پس از تأسیس خود معانی‌ای آفرید و تجربیاتی از سرگذراند که به سادگی نمی‌توان آنها را تداومی مدرن برای نهاد دولت در ایران در نظر گرفت. دولت جمهوری اسلامی گرچه تداومی صوری و شکلی برای نهاد دولت مدرن (در رفتارها، تأسیس‌گری‌ها و پویش‌ها) در ایران بود، اما علاوه بر آن آغازی خلاقه برای اضافه کردن جنبه‌های دیگری به نهاد

گفتار حاضر بیان می‌کند که چگونه در جمهوری اسلامی و با رهبری امام خمینی (ره)، از دل برخی تداوم‌های صوری و رفتاری، تازگی‌هایی بی‌بدیل و خلاقیتی کیفی آفریده شد. نوجویی‌هایی که امام (ره) در اندیشه و عمل تاریخ دولت مدرن در ایران وارد ساخت، پنج مورد است:

- آغاز تاریخ درکی ایرانی و بومی (و نه عام و نظری) از جمهوریت در ایران؛

- استغنا از نظریه‌های بزرگ موجود در قرن بیستم در تأسیس و تکوین دولت جمهوری اسلامی؛

- ایجاد پیوند عملی بین حاکمیت دینی (ولایت فقیه) و تاریخ ایران: نحوه ویژه تجری فحواهای سیاسی تاریخ ایران در دولت مدرن ایران به مدد ولایت فقیه؛

- صیقل دادن و قابل درک ساختن نظریه عمومی «دولت ایرانی»؛

- پذیرش مبتکرانه اصل تناقض؛ این گفتار تأکید ویژه خود را بر اصل تناقض می‌نهد؛ یعنی اصل انتخاب جسورانه شقوق مطلوب اما ظاهراً ناهمخوان و در پی آن، آمادگی مواجهت با دوسویگی‌های بزرگ.

مقاله حاضر با سیری در گفتارها و مواضع امام خمینی(ره) در پی آن است نشان دهد چگونه پذیرش مبتکرانه تناقضها در ایده‌های مرکزی و بنیانگذار دولت جمهوری اسلامی، ظرفیتهای فراوانی برای تکامل آتی این دولت می‌آفریند و آفریده است.

۱. درباره دولت مدرن

سخت‌گیری و موشکافی در تعریف مفاهیم باید تا حدی باشد که ما را به موقعیتهای مفیدی در درک و طبقه‌بندی آنها برساند. به عبارت دیگر، دقت و سخت‌گیری در تعریف مفاهیم نباید با هدف تعریف کامل یا مشخص ساختن کامل مفاهیم صورت گیرد. کارل پوپر به عنوان یک روش شناس ما را از این کار تحذیر می‌دهد و می‌گوید چنین هدفی، ایضاح کامل مفاهیم، هیچ‌گاه محقق نخواهد شد، زیرا می‌تواند به سلسله بی‌پایانی از کوششهای تنقیحی بینجامد. در هر حال روشن است که کوششها برای رسیدن به جامعیت و مانعیت در تعریف پدیده‌های اجتماعی مسیری توأمان پرزحمت و کم‌ثمر است. به همین نحو، در درک تاریخ دولت مدرن در ایران و تعریف آن نیز تفاوت آرا وجود دارد. اما مفیدتر و رایج‌تر آن است که تاریخ دولت مدرن را در ایران از سال ۱۳۰۴ (تاجگذاری رضا خان میرپنج) در نظر آوریم.

دولت مدرن در ایران نیز بود. این دومی که بسی مهم‌تر از اولی است، عمدتاً عبارت از پذیرش تناقضهای وجودی زاینده و دوران‌ساز در درون این جمهوری است. این تناقضها (دوگانگی‌ها یا دوپارگی‌ها) که فهرست تشریحی آنها در متن آمده، به نحوی تعیین کننده، بدان معنی‌اند که در ایده تأسیس جمهوری اسلامی اراده‌ای قابل مقایسه و متناظر با اراده اصیل مدرنیته و انسان مدرن پدید آمده است؛ اراده کسانی که تنش تناقضهای بزرگ، مایه زندگی و جنب و جوششان است.

به یمن همین تناقضهای بزرگ و تپش‌آفرین، جمهوری اسلامی به تدریج مهارتهای زندگی در چنان متنی را فرا می‌گیرد و تا حدی گرفته است. استقبال از تناقضها و پیش بردن آنها تا آخرین حد، عملاً گستره بی‌پایانی از ظرفیتهای پیش روی جمهوری اسلامی می‌نهد و فضاهای عمل را می‌گسترده. بدین ترتیب جمهوری اسلامی با این خصلت ذاتی گسترنده خود، نه به سادگی گامی در پیشبرد پروژه مدرنیزاسیون سیاسی برای تطابق با مدرنیزاسیون اقتصادی در ایران، بلکه بسیار جلوتر از آن، آغاز چیزی است که می‌توان آن را زایش مدرنیته ایرانی خواند.

از این تاریخ به بعد، خصایل مدرن دولت در ایران هیچ گاه زایل نشد و گسترش نیز یافت؛ حتی هنگامی که در سال ۱۳۵۷، اهداف و رفتارهایی اسلامی و تا اندازه‌ای نامنتج از اقتضائات دوره مدرن بر آن بار شد.

دولت مدرن حاصل مجموعه‌ای از شرایط تاریخی است که گرد هم آمده‌اند و سپس ساختار یافته‌اند. البته دولت مدرن را می‌توان در عین حال تبلور یک یا چند فلسفه نیز تلقی کرد و بدین ترتیب برای آن مرزهایی فکری و دور از دسترس فراهم ساخت که نهایتاً فقط چند دولت اروپای غربی به طور نسبی شامل آن شوند. اما از یک دیدگاه دیگر، مفیدتر و راهبرتر آن است که دولت مدرن را مجموعه‌ای مشابه هم از روشها، ویژگی‌ها و رفتارهای گسترده نسبتاً ماندگار در نظر بگیریم. ماکس وبر کمک می‌کند که بتوانیم تصور روشن‌تری از این تعریف به دست آوریم. اما قبل از آن، بد نیست بدانیم تا حدود یکصد سال پس از مرگ ماکس وبر، همچنان ادبیات مبسوط پیرامون دولت مدرن چیزی جز توسعه، شرح و تفسیر اندیشه‌های وبر در خصوص تاریخ جدید دولت اروپایی نبوده است. فقر مفرط نظریه مارکسیستی در درک عمقی پدیده دولت نیز در جای خود به رواج رهیافت وبری

کمک کرده است. تنها در سالیان اخیر است که در پرتو کسادی تعاریف ساختاری (عمدتاً مارکسیستی) و کارکردی (عمدتاً رفتارگرایانه) و رونق تعاریف اخلاقی، پارادایم وبری درک دولت نیز با تحول جدیدی مواجه شده است. طی این تحول، دولت مدرن مرحله یا پله‌ای از تاریخ تحول اجتماعات سیاسی خاص تصور می‌شود و نه پدیداری عام، مستقل و معجزه‌گون. اما از قضا، این درک از دولت نیز (چنانکه خواهیم دید) به خوبی به کار درک تاریخ دولت جمهوری اسلامی می‌آید. بدین نهج، اندیشه و عمل دولت جمهوری اسلامی، هم با نظریه وبری و هم با درک تاریخی- اخلاقی از دولت در سازگاری است.

از دیدگاه ماکس وبر، در دولت مدرن

۱. انحصار کنترل بر ابزار سلطه؛

۲. مشروعیت قانونی کنترل ابزار سلطه،

به منظور تضمین استفاده از آن؛

۳. یک سازمان عقلانی اداره‌کننده

جامعه؛ بهره‌مند از مأموران آموزش‌یافته و تدارک‌شده و بر مبنای آن؛

۴. سیستم مالیات‌منظم، مضبوط و

مداوم؛

که آن چه هویت بنیادینی است که پیاپی سیالیت و تغییر را می‌آفریند یا آن را تجربه می‌کند؟

۲. درباره هویت بنیادین جمهوری اسلامی

در ابتدا، رهبران جمهوری اسلامی نظام مورد نظر خود را با سروصداهای تئوریک فراوان بنیان نگذاشتند. به ویژه، امام خمینی (ره) همواره با تساهل و به نحوی که ممکن بود تقلیل‌گرایانه به نظر برسد، از وحدت دو عنصر اسلامیت و جمهوریت سخن می‌گفتند. امام در سالهای آغازین تأسیس جمهوری می‌کوشید ناظران را متقاعد کند که جمهوری اسلامی یک جمهوری غیرمتعارف نیست، معمولی است، «به همان طرزى که همه جا هست»^۲، «به همان معنایی که همه جا هست»^۳. به سادگی، «جمهوری اسلامی، جمهوری است برای آنکه به آراء اکثریت مردم متکی است و اسلامی است، برای آنکه قانون اساسی‌اش عبارت است از قانون اسلام»^۴.

روشن است که امام (ره) برنامه تأسیس یک دولت توأمان مدرن و اسلامی را به نحو ساده‌ای صورت بندی کردند و عجیب آنکه سپس آن را به واقعیت سیاسی هم پیوند زدند. از زمانی که جمهوری اسلامی از یک طرح به یک واقعیت بدل شد، دیگر بی‌معنی

۵. نیروی نظامی ساختار یافته، متحدالشکل و حرفه‌ای؛ و

۶. انحصار مصوبات قانونی وجود دارد.^۱

روشن است که این ویژگی‌ها در دوران جمهوری اسلامی هیچ یک رفض نشدند، بلکه تقویت و گسترش نیز یافتند.

اگر از اهداف و از معناها موقتاً درگذریم، جمهوری اسلامی هم در سطح ساختار و هم کارکرد، ادامه و توسعه یک دولت ملی - دموکراتیک، قانونی و خلاصه مدرن در ایران است. جمهوری اسلامی هیچ یک از این خصایل را برای دولت ایرانی بنیان نگذارد، اما آنها را ادامه داد و کمال بخشید و به نحو دورانسازی آنها را در سراسر سیاست خاورمیانه مطرح ساخت. بنابراین جمهوری انقلاب اسلامی در سطحی پدیدارشناسانه، عمدتاً دولتی مدرن است و بیشتر نشانگر تداوم و استمرار است تا آغاز. اما نکته اساسی آن است که تازگی‌های قابل تأمل از دل همین تداوم برمی‌خیزد؛ تمام سخن این است که جمهوری اسلامی در شکل و رفتار، دولتی متمایز از تاریخ دولت مدرن در ایران نیست، اما با این حال حامل تازگی‌ها و تمایزات بنیادین و از این حیث بسیار شایان تأمل است. چگونه جمهوری اسلامی یعنی تازگی‌ها از دل تداوم؟ ابتدا از این پرسش آغاز کنیم

می‌بود که بپرسیم یک جمهوری توأمان مدرن و اسلامی به لحاظ نظری چطور ممکن خواهد بود بلکه درست آن خواهد بود که بپرسیم تأسیس یک جمهوری توأمان مدرن و اسلامی به لحاظ عملی چطور ممکن شد؟ درست‌تر حتی این است که بپرسیم این جمهوری با دوگانگی‌ای که عمداً در آن پذیرفته شده است، چه امکانات، چالشها و آینده‌ای را پیش روی دارد؟ خواهیم دید که به مدد تناقض‌ها، جمهوری اسلامی راه بی‌پایانی از امکانات و ظرفیتهاست. اما چنانکه پیشتر بیان شد، بهتر است ابتدا ببیندیشیم که چه امر ثابت یا هویت بنیادینی در پشت تناقضهای ظاهری جمهوری اسلامی وجود دارد؟

از نظر امام، این دولت در ذات خود چیزی جز دعوت یا فراخوانی نیست؛^۵ دعوتی به آشتی با خداوند در سیاست؛ یا تلاش برای معنویت بخشیدن به امور جمعی زندگی افراد؛ دعوتی که از تاریخ جدید اروپا (و جهان) به این سو مغفول مانده بود. این دعوت، اصالتاً به جای دولتها به ملتها نظر دارد و در ارتباط خود با ملتها نیز، چندان ملاحظه‌گر واقعیت‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی آنها نیست، بلکه درون عقاید و بواطن آنها را مورد خطاب قرار می‌دهد.

جمهوری اسلامی به عنوان دولتی ملی، صورت نهادین- حقوقی این دعوت است؛ اما با این حال به دلیل ذات یا فلسفه تأسیس خود، دولتی است که در یک دولت ملی مدرن خلاصه نمی‌شود و در آن به نهایت خود نمی‌رسد. دولت جمهوری اسلامی با همه اهمیت خود به تصریح امام، فقط شکل یا فرم است؛^۶ دولتی صرفاً برای دولت بودن نیست. یک نتیجه این حقیقت آن است که لاجرم جمهوری اسلامی به خودی خود و فی نفسه حاوی دشمنی با هیچ دولت و نظم مستقری نیست. جمهوری اسلامی محصول انقلابی برای اصلاح (اخلاقی وضع بشر) است، نه انقلابی برای انقلابیگری دائم؛ این دولتهای نظم کهن هستند که انقلاب ایران را پرسشی علیه معنا و واقعیت خود می‌انگارند و نسبت به آن خصومت می‌ورزند.

فرازهای متعددی از گفتارهای امام خمینی نشان می‌دهند که آخرین یا مهمترین هدف یا فحوای دولت جمهوری اسلامی ساخته شدن انسان نبوی(ص) است. بنابراین؛ بحث نه چندان بر سر قضیه تغییر زندگی، بلکه بر سر تغییر معنای زندگی است.^۷ در این مورد امام نه چندان فراوان، اما ژرف و سخت معتقدانه سخن گفته است. روشن است که چنین فحوای متألهانه‌ای مرز

یک امپریالیزم ناگزیر ناشی از پیامهای اخلاقی انقلاب و احترام به حق تعیین سرنوشت دولتها، تعهد دکترینی هم به گذشته حسینی و هم به آینده مهدوی، بین مصالح کشور و اراده خداوندی، بین عقیده به خواست مردم و عقیده به خواست خداوند، بین آزادی جامعه و قدرت ولی فقیه، بین اراده متغیر مردم و اراده نسبتاً ثابت فقها، بین ارزشهای دموکراتیک و تئوکراتیک، بین کمک مستقیم به مستضعفان جهان و اراده همکاری با دولتهای اسلامی برای تحرک بخشیدن به امکانات جهان اسلام، بین اراده به دولت ملی بودن و داعیه عدالت در نظام بین الملل داشتن، و به اصطلاح، بین جمهوری‌ای برای ایران و نظامی برای جهان، بین نشانگان آشکار الیگارشیک و دموکراتیک در درون ساختار سیاسی نظام، توجه همزمان به ملتهای مسلمان و دولتهای مسلمان و ... مجموعه اینها، امکان تحقق سپهر وسیعی از چالشها و در پی آن، ظرفیتهای رفتارها، گزینشها و تغییرات را به ذهن متبادر می‌کند.

به دلیل همین تناقضها، در طول حدود سه دهه از زایش یا تأسیس این جمهوری، چکیده‌ای کامل از تاریخ سیاسی و فکری اروپا از سر گذرانده شده است: حاکمیت

نمی‌شناسد و ملتهای مخاطب این فحوا نیز تماماً متعهد به مرزهای ملی‌شان نخواهند ماند. از این روست که از نظر امام (ره)، جمهوری اسلامی گونه‌ای امپریالیزم (گسترش طلبی) ناگزیر است.^۸

۳. **تناقض‌های بزرگ**، مایه تپش زندگی است خواننده هوشمند تاکنون دریافته است که نظام جمهوری اسلامی صرفاً حاوی تناقض (دوگانگی) بین جمهوریت مدرن و اسلامیت ماقبل مدرن نیست. واقعیت آن است که جمهوری اسلامی در متنی از تناقضهای بزرگ به حیات خود ادامه می‌دهد؛ اما این تناقضها زایشگری و تپندگی دارند و از میانه خود کشاکشهای حیاتی خلق می‌کنند. تناقضها چنانکه برخی فلاسفه تذکر می‌دهند، یک راه و نیروی مهم پیشرفت زندگی است. نگاهی به گذشته تاکنون نشان می‌دهد که جمهوری اسلامی از میانه تناقضهای متعددی ره می‌پوید که همگی در نام سه‌گانه «جمهوری اسلامی ایران» مستقرند و در واقع از آن برمی‌خیزند؛ نامی که خود (چنانکه بیشتر خواهیم گفت) بیشتر حاصل و سرریزی از تاریخ به زمان حال است: تناقضها بین فردیت خاص ایرانی و اهمیت رهسپاری مقدس دسته‌جمعی (وحدت کلمه)، تناقض بین مدرنیت و اسلامیت، بین

پارلمان، رونق گرایشهای سوسیالیستی، رواج اندیشه بازار، حاکمیت لیبرالیسم فکری، اندیشه و عمل دولت اقتدارگرا، قدرت رئیس جمهور (سیستم کمابیش ریاستی بعد از اصلاحیه قانون اساسی در سال ۱۳۶۶)، توجهات به روایت‌های مارکسیستی و لیبرالی جهانی شدن و موارد دیگر. این تناقضات گرچه ممکن است در نهایت در سه یا چهار تناقض اصلی جای گیرند، اما در عمل هر یک به تنهایی می‌توانند مصدري برای تپشها و چالشهای متفاوت واقع شوند.

گویی این جمهوری همه پیچیدگی‌های نهادینش را گذارده بود که پس از استقرار آن را نشان دهد. برخلاف آنچه روشنفکران و اصحاب ایدئولوژی در ایران می‌اندیشیدند و می‌اندیشند، قابل تأمل بودن و چالش‌مندی این تأسیس نه در آغاز، که در تداوم آن نهفته بود. اینک پس از گذشت حدود سه دهه از انقلاب اسلامی و با اتکاء بر تجربه‌هایی که از سر گذرانیده شده، می‌توان گفت که جمهوری اسلامی یک پروژه تمام شده نیست، یک راه باز است؛ پرسشی باز است که به سوی آینده بال گشوده؛ پویشی فزاینده و حوزه‌ای همچنان آکنده از نامکشوفهاست و امکانات آتی آن به ادراک در نمی‌آید.

اگر بخواهیم به کلام امام(ره) سخن بگوییم، بین استقرار جمهوری اسلامی و تحقق جمهوری اسلامی فاصله فراوان است.^۹ در مسیر عزیمت از نقطه استقرار به سوی تحقق جمهوری اسلامی [تحقق ظرفیتها یا ارادة مندرج در آنی] تحولات و تازگی‌های بی‌حدي روی می‌دهد. «ما در دوران مقدمه به سر می‌بریم»^{۱۰} و دوران مقدمه همچنان ادامه دارد. اگر بخواهیم با هدف طرح یک دوره‌بندی تاریخی به گفتارهای امام بنگریم، می‌بینیم در آن هر هدفی که به دست می‌آید، بلافاصله حالت کهنگی به خود می‌گیرد.^{۱۱} گویی در جمهوری اسلامی ضرورتها اجابت می‌شوند تا کهنه شوند و پله تحقق امر تازه‌تری واقع شوند. تاریخ جمهوری اسلامی عجولانه به پیش می‌رود. از این رو دولت جمهوری اسلامی، در طبیعت خود، یک ساختار قانونی با کارکردهایی مشخص نیست، بلکه ماهیتاً، یک دگرگونی پذیری مستمر است؛ ظرفیتی بی‌پایان برای اجابت ضرورت‌های تغییر یابنده.

این وضعیت می‌تواند یادآور بحث‌هایی باشد که در خصوص تجربه مدرنیته صورت می‌گیرد. چه اینکه حسب قول مشهور، مدرنیته نیز به مدد تناقض‌هایش می‌زید. هر چند از سویی گفته می‌شود که مدرنیته کل

نوع بشر را وحدت می‌بخشد. اما این وحدتی معما وار و تناقض آمیز است، وحدتی مبتنی بر تفرقه: این وحدت همه را به درون گرداب فروپاشی و تجدید حیات مستمر می‌افکند؛ گرداب مبارزه و تناقض، ابهام و کشاکش^{۱۲}. در اینجا، نقطه مقابل تناقض، سنگ وارگی و یکپارچگی متصلب و ناپایدار است. مفهوم تداوم در درون خود، دو مفهوم تزلزل و تناقض را توأمان نهفته دارد؛ در حالی که یکپارچگی و سنگوارگی، برعکس، مفاهیم محکم بودن و بی‌دوامی را در خود دارد. فرد ممکن است در این حال به یاد جمله مشهوری از کارل مارکس بیفتد که روح مدرنیته را بازتاب می‌کرد، آنجا که می‌گفت هر آنچه سخت و مستحکم است، دود می‌شود و به هوا می‌رود.^{۱۳}

ریشه ظرفیت جمهوری اسلامی برای تازگی‌پذیری، از یک نظر، در تناقضهایی نهفته که در نام «جمهوری اسلامی ایران» جای گرفته است. حقیقت آن است که نزدیک به همه ما نیاز داریم که تصور خود از تناقض را اصلاح نماییم. اغلب اینگونه است که ما هنگامی که لفظ تناقض را می‌شنویم، بلافاصله در ذهن خود دآوری صریح در باره حکمی که تناقض در وصف آن به کار رفته، صورت می‌دهیم؛ یعنی همزمان آن را

نادرست می‌انگاریم. گویی وجود تناقض در یک حکم یا تصور، یعنی دالان ورود به اثبات نادرستی آن حکم. از این رو همگان می‌کوشیم از تناقض فرار کنیم. حتی فلاسفه نیز از تناقض می‌هراسیده‌اند و برای فرار از آن در پی خلق منظومه‌های جامع نظری بوده‌اند. اما آدورنو در مقام انتقاد از این اقدام فلاسفه می‌گوید: «هرگاه خواسته‌ایم اندیشه‌ای کلی و جهانشمول خلق کنیم که همه آدم و عالم را توضیح دهد، دست آخر باز هم به تناقضات بنیادینی رسیده‌ایم که همه را سخت ناامید کرده است. پس به دنبال کلیت [واحد در تفکر] نباید بود.» «کلیت [یعنی نقطه مقابل تناقض] حقیقت ندارد».^{۱۴}

۴. دو نوع تناقض

نکته مهم در باره تناقض آن است که در آن نباید نسبت‌های منطقی و نسبت‌های واقعی را با هم اشتباه کرد. تناقض در اندیشیدن (یعنی تخالف منطقی) چیزی است که از بنیاد با واقعیت نیروهای متضاد (یعنی تخالف فیزیکی) متفاوت است. تصور یک جسم که در یک زمان هم حرکت دارد و هم حرکت ندارد، یک تناقض منطقی است. اما تصور جسمی که در یک زمان به وسیله دو نیروی برابر، به دو سوی متضاد کشیده می‌شود، نه تناقض منطقی بلکه تناقض فیزیکی و نتیجه

آن سکون، یعنی تعادل است. در تناقض منطقی، اندیشه حرکت خود را نفی می‌کند و نتیجه آن هیچ است. اما نتیجه تناقض نیروهای متضاد به صورت ثبات و سکون ظاهر می‌شود. یک تناقض منطقی هیچ‌گونه واقعیتی ندارد، اما ضدهای واقعی مانند خوشی و رنج و عشق و بیزاری می‌توانند با هم باشند.

تناقض بین جمهوریت و اسلامیت و دیگر تناقضات، هر چند مفهومی بنمایند، اما تناقضاتی منطقی نیستند، بلکه ابزاری‌اند. از این رو نتایج این تناقضات مهم است نه موقعیت مفاهیم متناقض در درون ایده جمهوری اسلامی. در تاریخ جمهوری اسلامی، تناقضات در خدمت نتایج عملی بوده‌اند و در آن چندان تعهدی به انتظام مفاهیم و توحید معانی تجریدی وجود نداشته است. در مقام تفسیری از این تاریخ می‌توان گفت: در مسیرهای متناقض و متباعد پیش رفتن، یعنی نیرو، شوق و اراده پیش‌روی تا فراخنای امر ممکن. جمهوری اسلامی، جمهوری است که تنش تناقضهای بزرگ مایه زندگی و جنبش و جوشش آن است. در مقام نظریه، یک نتیجه از تاریخ جدید جمهوری اسلامی آن است که این دولت نه آنکه تناقضها را در جای خود باقی

می‌گذارد و بر نمی‌دارد، حتی بیشتر از این، تناقضها را تا آخرین درجه ممکن به پیش می‌رانند. به عنوان یک مثال، جمهوری اسلامی هم تحکیم نقش مردم و هم تحکیم نقش شایسته‌سالاران اهل فقاقت را تجربه کرده است. جمهوری اسلامی خواسته یا ناخواسته آموزگار یا در حال آموزش این درس سیاسی بزرگ است که کشش شدید نیروهای متعکس به سوی‌های متعکس، عملاً تعادل می‌آفریند. به یک عبارت سلیبی، تعادل و ثبات حاصل کشش ملایم نیروهای متغایر به سوی‌های متغایر نیست.

در حالی که دو سویگی‌های مندرج در نام و فحوای جمهوری اسلامی نه تناقض، منطقی بلکه بیشتر تناقض نیروهای متضاد بود، اما روشنفکران انتزاعی‌اندیش (بردگان نظریات پرشکوه) این تناقضها را منطقی می‌انگاشتند. اتصال جمهوریت مدرن و اسلامیت ماقبل مدرن برای آنان یک ترکیب نظری بسیار معنادار و قابل تأمل بود. آنها حسب عادت فکری‌شان، با این پدیده چند وجهی برخوردی صرفاً نظری کردند. به عبارت دیگر، اصحاب ایدئولوژی به مدد نظریات پیشینی و ارزیابی‌های نظری گذشته، با واقعیت دولت‌سازی در ایران روبه‌رو شدند و نمی‌توانستند و نمی‌خواستند درکی

ایرانی اصطلاح جمهوری اسلامی است و معرّف یک بخش جهانی یا عام برای آن نیست. این اشتباهی است که تقریباً همه روشنفکران غیر دینی و نیز نواندیشان مسلمان در درک معنای جمهوری در درون اصطلاح «جمهوری اسلامی» مرتکب شدند.

جمهوری در گفتار امام صرفاً و به سادگی، بیانی از اقتضائات جدید و مدرن و پذیرش اهمیت ارزشهای سیاسی جدید نیست، بلکه بیانی از توجه به اقتضائات جدید و مدرن «ملت ایران» است. منظور امام از جمهوری، مردمیت ایرانی یا مدخلیت اراده مردم ایران در امور حکومتی است، نه به نحوی عام و شامل که از واژه جمهوری بر می آید، باور به مدخلیت اراده هر مردمی در اداره امور کشورشان. پس قضیه جمهوری برای امام مقوله‌ای عام و نظری (منتسب به نظریه رپابلیستی) نیست، مقوله‌ای محدود و انضمامی است. جمهوری نامی برای اراده مردم ایران است، نه اراده مردم ایران مصداق و نامی برای نظریه عمومی جمهوری یا شعبه‌ای ایرانی برای آن نظریه بودن.

انتقاد بزرگ بر به اصطلاح، نو اندیشان دینی این است که آنان از لفظ جمهوری در کلام امام خمینی، برداشتی فلسفی و نظری را سامان دادند و جمهوری امام را تماماً همان

بی‌واسطه از این مجاهدت عملی به دست آورند. اما نیل به درکی ایدئولوژیک از دولت‌سازی جدید در ایران، در ابتدا نه آنکه ضروری نبود، بلکه مضر هم بود. روشنفکران در ایران به بهای نیل به درکی شکوهمند از یک واقعیت، خود واقعیت را دگرگونه می‌دیدند! درک پیوند بین اسلامیت و جمهوریت برای بلندپروازان فلسفی (اصحاب ایدئولوژی) در ایران بسیار دشوار بود و هنوز هم هست. اما برخلاف آنان، امام خمینی در برابر پرسشهای مکرر و مصرانه خبرنگاران در خصوص نحوه پیوند دو عنصر جمهوریت و اسلامیت، هر بار به سادگی بر امکان همگرایی بین اراده ملی و اراده اسلامی، امر ایرانی و امر الهی و خواست آزادی و خواست بندگی پای می‌فشرد و آن را ممکن و شدنی می‌نمایاند.

۵. جمهوریت: درکی محدود، نه عام

اگر به سخنان امام در دوران تأسیس جمهوری اسلامی توجه بیشتری نماییم، ممکن است این تصور در ذهن شکل بگیرد (تصوری بسیار شایان تأمل) که کلمه جمهوری در اصطلاح جمهوری اسلامی، تعریضی به شرایط تاریخ و عینی ملت ایران در دوران مدرن است و نه پذیرشی ایدئولوژیک: «جمهوری» در واقع معرّف بخش

جمهوری در معنای نظری، مدرن و غربی آن انگاشتند: حال آنکه منظور امام از جمهوریت نه تعهد به اجرای یک نظریه جذاب و پرنفوذ بلکه فراتر از آن، توجه به اقتضائات روز برای تنفیذ اراده ملت ایران بود. جمهوریت امام یک جمهوریت تماماً ایرانی بود و وجهه نظری مسلطی نداشت. جمهوریت جمهوری اسلامی اجرای یک نظریه فلسفی و عام (یکی از تجربه‌های جهانی شده انقلاب فرانسه) نیست، بلکه تحقق یک اراده عملی است و اصالتاً تجربه‌ای خاص، بومی و ایرانی. جمهوری اسلامی، حاصل اراده‌ای مقدم بر هر گونه نظریه مدرن و ماقبل مدرن است.

۶. اراده‌ای مقدم بر نظریه: استغنای نهاد ولی فقیه از نظریه ولایت فقیه

قرن بیستم، قرن استیلای ایدئولوژی‌های سیاسی بود. در نیمه دوم قرن، این استیلا حتی به اوج خود رسید. با این حال، جمهوری اسلامی مستغنی از نفوذ ایدئولوژی‌های بزرگ حادث آمد. اما در مقابل، نبرد ایدئولوژی‌ها علیه تجربه جمهوری اسلامی نیز سخت و ملتهب بود.

از زمان تأسیس جمهوری اسلامی، تصورات و برداشتهای آن اغلب از آبشخورهای نظری و ایدئولوژی‌های رایج تغذیه می‌شدند: ایدئولوژی‌های مارکسیزم،

ناسیونالیزم، لیبرالیزم، تکنولوژیسم (داستان مشهور به کار گرفتن تخصص علیه تعهد)، روشن‌اندیشی دینی، هر یک کمابیش کانونی برای ارائه استدلالها در برابر اندیشه و عمل جمهوری اسلامی بودند. از وقتی که جمهوریت اسلامی تأسیس شد، جریانهای انتقادی ممتد و متعدد در برابر آن را می‌توان نبرد نظریه یا ایدئولوژی علیه واقعیت دانست.

با این حال، اگر جمهوری اسلامی اراده‌ای مقدم بر نظریات بزرگ یا ایدئولوژی‌های مدرن بود، اراده‌ای مقدم بر نظریات کهن و غیر مدرن هم بود: احتمالاً فکر آغازین در استقرار دولت جمهوری اسلامی نیز ماهیتاً فکری نبود که بر مبنای یک سلسله ترجیحات فلسفی یا فکری موجود در تاریخ فقه شیعه خلق شده باشد، بلکه بیشتر به نظر می‌رسد که، حسب فرمایشات امام (ره)، جمهوری اسلامی دولتی است که اساساً بر حسب ترجیحاتی مبتنی بر عقل سلیم خلق شد؛ یعنی به طور مشخص‌تر، نیروی زایش ایدئولوژی دولت در نزد امام ابتدا باور به ظرفیتهای سیاسی فقه اسلامی برای دولت‌سازی نبود (گرچه این عاملی کمکی و تمهید کننده بود) بلکه انگیزه اصلی در خلق دولتی برای دین از سوی امام خمینی، یک راهیابی مبتنی بر تاریخ سیاسی

می‌شود. انقلابی که می‌خواهد آغازی برای سپهر گفتاری جدید، علم سیاست جدید، مردمی جدید و کلاً تاریخ و جهانی جدید باشد، مدعی و پیام آور نظم جدید است و تا حد قابل توجهی نیز در این مسیر گام زده است، نباید با ملاکهای پیشینی، ملاکهایی که این انقلاب برای رفض و نسخ آنها آمده است، مورد ارزیابی قرار گیرد. ولایت فقیه امام به گذشته‌ها مدیون نیست، بلکه به تحولی وامدار است که می‌خواهد همه چیز را از سر نو آغاز کند.^{۱۵}

۷. جمهوری اسلامی، جمهوری‌ای از اسلام یا برای اسلام؟

درباره معنای جمهوری اسلامی، همچنان می‌توان اندیشید. مخصوصاً انواع روابط بین جمهوریت و اسلامیت همچنان شایسته بازاندیشی است. موضوع بسیار مهم، درک کسره () زیر اصطلاح جمهوری اسلامی می‌باشد که حاوی معنای ارتباط بین دو بخش این اصطلاح است.^{۱۶} در نگاه اول این کسره گویای آن است که جمهوری اسلامی در مقام یک دولت دینی، جمهوری‌ای از اسلام است، یعنی ناشی از اسلام، به طور فکری برآمده از اسلام و یا نتیجه عقیدتی اسلام. در این معنا جمهوری اسلامی تبلور اسلام یا همان حکومت اسلام است.

اسلام و عقل سلیم بود. به عبارت دیگر، امام خمینی تأسیس دولتی برای دین را یک ضرورت عقلی تشخیص دادند که برآمده از تجربیات تاریخ اسلام بود، نه کاربست و اجرای نظریه دولت در فقه شیعی. در این راستا، ولایت فقیه امام نیز احتمالاً استدلال شرعی برای ضرورت عقلی تشکیل دولت است.

می‌توان طی پژوهشی، به ارزیابی تأثیر سنت تفکر فقهی یا درک میزان تأثیر تاریخ نظریه‌های سیاسی در فقه شیعه بر امام خمینی در هنگام تأسیس نظام جمهوری اسلامی ایران پرداخت. اما از این تحقیق احتمالاً چنین بر نمی‌آید که تأسیس جمهوری اسلامی نتیجه مستقیم عمل به نظریه یا نظریه‌های دولت در فقه شیعه است. اینکه نظریه ولایت فقیه امام با نظرات قبلی و فعلی پیرامون ولایت فقیه، تفاوت ماهوی دارد و اینکه باید آن را به صورت فی نفسه و مخصوصاً مستغنی از تاریخ تأملات فقهی در نظر گرفت، به دلیل آن است که ولایت فقیه امام ترجمانی از "آغاز" است نه حلقه‌ای از تداوم. فقط از چنین منظری است که عدم تقیید اصولی ولایت فقیه امام به قوانین بشری و حتی قانون اساسی و همچنین عدم تقیید تام به احکام فرعی الهی و ثانویه قابل درک

به نظر می‌رسد چنین معنایی از جمهوری اسلامی در هر حال، بسیار متناظر با معنایی است که یک دولت ایدئولوژیکی مدرن، مثلاً یک دولت سوسیالیستی دارد: همچنان که دولت سوسیالیستی به واسطه اتکایش بر اصول، ایده‌آلها و دکترین سوسیالیستی، دولتی سوسیالیست (یا ناشی از سوسیالیسم) است و بی‌مجامله به این عنوان نامیده و شناخته می‌شود، به همان سان جمهوری اسلامی نیز به اتکای ایتنایش بر اصول و عقاید اسلامی، به طور عقیدتی، رژیم از اسلام یا منبعث و برخاسته از اسلام تلقی می‌شود. در یک دولت ایدئولوژیکی، اصولی فلسفی که راهنما و ایجابگر عمل آن دولت است، پیشاپیش از طریق یک طراحی عام ذهنی (نظریه) مشخص شده است و پس از آن تقلای سخت و اغلب پرهزینه‌ای برای تطبیق عمل با نظریه یا نظریه با عمل صورت می‌گیرد. در کلی‌ترین تعریف، این، تقدم یافتن نظریه بر عمل است.

درمقابل این تفکر عمدتاً دکترینی، اگر نگاهی کلی به تحولات تاریخی مربوط به زایش و تکوین جمهوری اسلامی بیفکنیم، ممکن است این دغدغه و چالش ذهنی پدید آید که آیا تاکنون دولت جمهوری اسلامی، هم در اصالت و هم در کارکردهای خود،

بیشتر فرزند و جانشین اسلام و نتیجه و تبلور آن بوده است یا خدمتگزار آن؟ آیا جمهوری اسلامی زاده عمل به یک ایجاب فکری و فلسفی برای تأسیس دولت (اسلامی) بود یا حاصل اراده و احساس تکلیفی برای انجام این کار؟ آیا تأسیس دولت جمهوری اسلامی در راستای تحقق نظریات فقهی قبل و موجود شکل گرفته است یا در پرتو درک ضرورت عقلی تأسیس دولت برای خدمت به دین؟ خلاصه آیا تأسیس دولت جمهوری اسلامی، اجرای ظرفیت نظری مندرج در اعتقاد اسلامی بود یا پاسخی بود از طرف حضرت امام خمینی(ره) به ضرورت‌های تاریخی واقعی؟

براین اساس، آیا بهتر و لازم است که جمهوری اسلامی را در ابتدا جمهوری‌ای از اسلام تلقی کنیم یا جمهوری‌ای برای اسلام؟ آیا جمهوری اسلامی ایران در بنیاد خود، دنباله نظری و فکری اصول و عقاید اسلامی است یا حاصل اراده مستقل و مبتکرانه «برای» اعتلای آن عقاید آیا در طول نزدیک به سه دهه، سیاست داخلی و خارجی دولت جمهوری اسلامی بر طبق تفکر اسلامی، نظریه‌های اسلامی، نظام اندیشه اسلامی و ... اداره شد یا بر طبق داوری‌های عقل سلیم و البته با پشتوانه اعتقادات دینی؟ آیا

توضیح‌دهنده شرایط عینی جمهوری اسلامی باشد و تاکنون نیز نبوده است.

اما بر عکس، به نظر می‌رسد که نظریه جمهوری برای اسلام، فلسفه زایش، کارکردها و تعینات دولت جمهوری اسلامی را می‌سازد و توضیح می‌دهد.

داوری حضرت امام خمینی(ره) به عنوان بنیانگذار جمهوری اسلامی احتمالاً آن است که چون جمهوری اسلامی دولتی برای (اعلای) اسلام است، پس دولتی از اسلام یا ناشی از اسلام یا دولتی اساساً اسلامی است، مثال این تصور آن است که بگوییم چون من فقط و اختصاصاً سربازی برای ارتش ایران هستم، پس سربازی از ارتش ایران هستم و از طریق آن تعریف می‌شوم و هویت می‌یابم. شاید از نظرگاه حضرت امام، جمهوری اسلامی جمهوری‌ای ذاتاً از اسلام یا به طور طبیعی فرزند اسلام و ناشی از اسلام نیست، اما چون جمهوری‌ای فقط برای [احیا و اعلای] اسلام است و نه برای چیز دیگر، پس جمهوری‌ای از اسلام است. بدین ترتیب، "از" و "برای" وحدت می‌یابند.

پس در تصور حضرت امام(ره) از اصطلاح جمهوری اسلامی، جمهوری از اسلام ناشی از تصور یک جمهوری برای اسلام است، حال آنکه در تصور ایدئولوژیکی دولت

متدینین معتقد به مشی سیاسی و عقیدتی امام خمینی(ره) آن را اداره کردند یا آنکه این سیاستها کاملاً بر طبق اصول مشخص و روشن فقه و اندیشه اسلامی اداره شده است؟ آیا اصول رفتاری و عملی دولت جمهوری اسلامی بیشتر ناشی از اسلام بود یا بیشتر برای اسلام و محصول کوششهای عمدتاً عملی برای اسلام در پرتو اصول عقل سلیم؟

احتمالاً نظریه ماهیتاً مدرن جمهوری اسلامی به عنوان جمهوری‌ای از اسلام، مصدر آثار نادرستی در درک معنای جمهوری اسلامی بوده است. نظریه فوق تاکنون نیروی عینی و ذهنی فراوانی از انقلابیون و امام را از جمله در قالب کوششها برای تدوین استراتژی‌های جامع راهنمای عمل، برای طراحی نظری و عام، مثلاً در مورد اصول نظام‌مند تفکر سیاست خارجی جمهوری اسلامی و عمل بر مبنای آن، به هدر داده است.

به طور کلی اینکه یک رژیم سیاسی خاص بتواند به طور ماهوی ناشی از یک ایدئولوژی یا مرام خاص باشد، گرایشی ایدئولوژیک و محصول تحولات فکری در قرون نوزده و بیست اروپاست. نظریه جمهوری از اسلام، اساساً نوعی درک تجریدی و نیز ذات گرایانه است که نمی‌تواند

سوسیالیستی، چنین دولتی ذاتاً و به طور فلسفی ناشی از سوسیالیزم است و خود آن را باید نمایش دهد. دولت سوسیالیستی، دولتی برای سوسیالیزم نیست، در خدمت آن نیست، بلکه قبل از هر چیز گونه‌ای تجلی فلسفی آن است.

اگر این تصور درست باشد، آنگاه می‌توان گفت هم در تفکر امام خمینی (ره) و هم عملاً در طی تاریخ انقلاب اسلامی، هم به عنوان واقعیت و هم به عنوان یک رویکرد تحلیلی مفیدتر و توضیح دهنده‌تر، گزینش فکری درست در درک معنای جمهوری اسلامی عبارت از اولویت تلقی جمهوری برای اسلام بر جمهوری از اسلام است.

افق‌های پیشاوری

ترجیح برداشت جمهوری برای اسلام به جمهوری از اسلام به معنای آن خواهد بود که از این به بعد دولت جمهوری اسلامی تعاریف خود را نه از یک سلسله اصول و مفاهیم انتزاعی که می‌تواند تحت عنوان اندیشه اسلامی یا نظام تفکر اسلامی یا... فهرست شود، بلکه از طریق تعالیم مسلم و صریح دینی، تجربه‌های حکومتداری نخبگان متعهد به راه امام و رویه‌های آزموده شده در فرهنگ کهن ایرانیان مسلمان اخذ می‌کند.

به علاوه در عرصه‌های سیاست خارجی، اقتصاد، مسائل امنیتی و غیره، مشتقات ایدئولوژیکی جایگاه والای خود را به عنوان راهنمای عمل از دست می‌دهند و دست آنها از سر تجربیات و مهارت‌های عملی و حاکمیت عقل سلیم و سنت‌های کهن در سیاست کشور کوتاه می‌شود. روندی آغاز می‌شود که در نهایت آن سیاست ملی ایران همانا سیاست دینی ایران، و سیاست دینی ایران همانا سیاست ملی ایران خواهد شد. در پرتو این نظریه اصولاً فاصله فکری بین ایران و دولت جمهوری اسلامی (بحث کسره دوم) برداشته می‌شود.

همچنین، در این راستا خط مشی‌های سیاسی (داخلی و خارجی) در نظام جمهوری اسلامی ابتدائاً اسلامی یا ذاتاً اسلامی نخواهد بود، بلکه سیاست مسلمانان متعهد به راه و خط امام خمینی (ره) خواهد بود و خلاصه سیاست در جمهوری اسلامی از قید نظریه‌های پیشینی یا مستثنی از تجربه با ماهیت تجریدی و فلسفه‌گرایانه‌اش، خلاص می‌شود. نظریات پیشینی و کلانی همچون نظریه تحزب، نظریه مردم‌سالاری، نظریه توسعه و نظریه یک سیاست خارجی دموکراتیک (یا فقهی) از این زمره هستند.

رهایی از ایجاب ایدئولوژی و به دنبال آن، امکان رویارویی بی‌واسطه دولت جمهوری اسلامی با چالشها، در واقع عبارت از رهایی دولت جمهوری اسلامی از سه دهه اسارت در بند انواع مفروضات ایدئولوژیکی خواهد بود.

۸. ولایت فقیه و تاریخ ایران

ولایت فقیه را متساهلانه نظریه نامیدیم، اما ولایت فقیه امام اصالتاً نظریه نیست، تبلور عمل خلاقه (action) در معنایی آرنتی است که به گونه‌ای نادر از طریق منابع تاریخی حیات ملی در ایران و در هر حال به گونه‌ای تابناک و اسرارآمیز محقق شده است: بی‌تردید موزاییکهای قومی‌ای که از طریق دیالوگ مستمر هزارگی خود، انسجام روحانی یا فرهنگی ایران را رقم زدند، پیش‌تر باید در یک یا چند چیز، واحد بوده باشند که توانسته‌اند پاسخ واحدی به طرح ولایت فقیه امام بدهند. به بیان دیگر، ولایت فقیه نمی‌تواند جز محصولی از یک زمینه واحد و از قبل همگراییده باشد که بار دیگر توسط همان زمینه جذب می‌گردد. ولایت فقیه امام وحدت جهان ایرانی را اثبات می‌کند. این ولایت فقیه با توجه به شرایط تاریخی کشور، ایده‌ای بی‌همتا و بی‌بدیل است؛ به ویژه اگر به این فرض در رسیم که

ولایت فقیه امام به عنوان تداوم سنت (ترجیحاً، ایده) پدرسالاری مقدس دولت ایرانی، در قیاس با سناریوهای کلی، تجریدی، به تجربت در نیامده و غیر تاریخی، عین عقل سیاسی برآمده از تاریخ ایران است. فرمان ولی فقیه، فرمان عقل در تاریخ ایران است. روشن است که در اینجا مراد، معنای اصطلاحی (فقهی) ولی فقیه نیست، بلکه ظهور و عینیت این پدیده است.

این ولایت فقیه، ماهیت خود را از یک آغاز دسته جمعی معجزه‌گونه (از نظر امام، اراده خداوند) دریافت می‌کند؛ یعنی ظهور تحولی جمعی، مبتنی بر خصایل کهن اما با این حال مستقل از آنها، و آغازی اعجاب‌آور از این حیث که فحوای چند هزارساله تاریخ یک ملت یعنی استقرار نظم مقدس و آسمانی بر روی کرهٔ ارض را در زمانه‌ای خاص به منصفهٔ ظهور رساند. ولایت فقیه امام یعنی زایش تاریخی حقیقت بعد از هزاره‌هایی از بردار بودن آن در تاریخ ایران. به همین دلیل می‌توان از ولایت فقیه به مانند هستهٔ یک تقدیر جدید سخن گفت؛ تقدیر از این رو که از درون یک اراده دسته جمعی اصیل و ریشه‌ای به در آمده و عمیقاً ایرانی و تماماً خودی است. ولایت فقیه اوج ناخودآگاه جمعی ایرانیان و تبلور روح ایرانی است. گر

چه به سادگی محصول دست “مردم ایران” نیست، اما محصول خرد فشرده “ملت ایران” است.

اندیشه و عمل ولی فقیه عادل و جامع و آگاه به زمانه و ... برخاسته باشد، نه فرد ولی فقیه‌ی که فقط انعکاس فیزیکی یا تجسم بیرونی یک نظریه اسکولاستیک از ولایت فقیه باشد.

یک نتیجه مهم آنکه ولایت فقیه (به عنوان نظریه فقهی یا حقوقی) ذات سیاست ایران نیست، ولی فقیه (به عنوان واقعیت) ذات آن است. البته آن ولی فقیه‌ی که صرفاً و به سادگی فقط ترجمانی از نظریه کلی ولایت فقیه (که در تاریخ فقه شیعی موجود است) باشد، چنین نظریه حتی اگر تصور آن هم در فضای سیاسی کشور ممکن شود، باز هم اهمیت عملی چندانی ندارد و حتی می‌توان گفت تصور چنین ولی فقیه‌ی در صحنه سیاست دشوار است، زیرا آن جز مجموعه‌ای از ارزشها و تصورات که اعتبارشان مولود گذشته می‌باشد، نیست. اما بر عکس، ولایت فقیه‌ی که ترجمان عمل ولی فقیه و صلاحیدهای او باشد، در واقع یک نظریه پس از واقعیت است نه مقدم بر واقعیت. چنین نظریه‌ای ترجمان تجربه‌ها، مواجهت با عینیتها و تعقل ورزی‌هاست.

۹. مکر تاریخ ایران

ریمون آرون می‌گفت من در هیچ یک از دامهای تاریخ نیفتادم و منظور وی آن بود که هیچ‌گاه عقل سلیم را به قربانی طرحهای بزرگ تاریخ‌گرایانه نبرده است. آنچه آرون از آن به عنوان دام تاریخ نام می‌برد، نقطه مقابل مقوله مشهور مکر تاریخ قرار می‌گیرد. دام تاریخ یعنی تصور فهمیدن منطق تاریخی حاکم بر تحولات و استیلا بر آن توسط عقل؛ اما مکر تاریخ یعنی فریب خوردن عقل.

در یک کلام، ذات سیاست ایران ولی فقیه است نه اندیشه (ای درباره) ولایت فقیه. اما اگر بخواهیم بر ولایت فقیه به عنوان یک نظریه پا بفرسیم، می‌توان گفت ذات سیاست ایران آن نظریه‌ای از ولایت فقیه است که از

کارکرد ولی فقیه در تاریخ جدید ایران به عنوان پروژه‌ای برای تکامل قانونی فردیت، تکوین آزادی‌های سیاسی و مدنی یا دستکم سر زندگی یافتن ایده آن، کمال اندیشه دولت، ... مکرری است که تاریخ علیه صاحبان فضایل انتزاعی در ایران به کار گرفته است. در واقع، نهادی که آنان حسب عادات فکری خود، آن را نزدیک به مطلقگی و استبداد می‌انگارند، تاکنون همچون معمار رشد فردگرایی مدرن، التهابات و چالشهای مدنی، سرزندگی فرد، ایده اعتراض به دولت،

ایرانی» هستیم؛ نظریه‌ای که با نظاره به ظهور ولی فقیه در ایران، قابل درک می‌شود.

۱۰. دولت ایران یا دولت ایرانی؟

دولت ایرانی با دولت ایران (تصور رایجی که اشاره به این یا آن حکومت در ایران دارد) فرق می‌کند. دولت ایرانی، بر ساخته‌ای حاوی خصایل ماندگار دولت در ایران است. در مقام حاکمیت (sovereignty)، جمهوری اسلامی استمرار و تکاملی برای نهاد و اندیشه تاریخی دولت مقدس ایرانی است، اما در مقام حکومت (government)، جمهوری اسلامی استمرار و تکامل خصایل مدرن دولت در ایران است. به عنوان تبلور دولت ایرانی جمهوری اسلامی یک دولت ساخته شده نیست، بلکه «احیا شده» است. این جمهوری ذاتاً دولت تازه‌ای نیست، بلکه واقعیت یافتن معجزه‌گونِ ایده تاریخی دولت مقدس ایرانی است که همواره در فرهنگ ایران و تصورات اساسی فرد ایرانی موجود بوده است. در قالب دولت جمهوری اسلامی، در واقع یک ایده متکامل شده و عینیت یافت. با تأسیس جمهوری اسلامی سایق‌های ناخودآگاه جمعی، کمابیش موضوع آگاهی قرار گرفتند و گرایشهای ناهشیار تجسد و نهادینگی یافت.

ظهور پویسهای جمعی کمابیش عقلانی در سیاست خارجی و... عمل کرده است. در تاریخ جدید ایران، نهادی متهم به دیکتاتوری در تصورات روشنفکرانه، عامل اصلی رشد گرایشهای اصیل دموکراتیک و ظهور آزادی (باور فرد به امکان فرارفتن از آنچه که در آن قرار دارد) شده است.

طنز بزرگ تاریخ جدید ایران آن است که هر چه ولی فقیه قدرت بی‌گفتگوتری داشته باشد، امکان پیشروی فعالانه جامعه ایرانی به سوی تحولات بزرگ سیاسی بیشتر می‌شود/ و بر عکس، هر چه ضعیف‌تر شود، محتوای همیشگی تاریخ معاصر ایران (ضعف و فریبکاری فرد حاکم از یک سو و نوسان و تحیر جامعه فکری بین ترجیحات ایدئولوژیکی زمانه از سوی دیگر) بیشتر ممکن است تداوم یابد. قدرت مطلقه ولی فقیه (شایسته‌ترین شاگرد و پیرو امام خمینی از نظر سیاسی و اخلاقی) ضامن عدم بازگشت محنتهای تاریخ سیاسی معاصر ایران است.

در هر حال، ضرورت، عبارت از نیل به درکی پویاتر و زنده‌تر از تاریخ ایران است. در واقع در پرتو ظهور ولی فقیه، اینک احساس می‌شود. که ما بار دیگر نیازمند طرح «نظریه تاریخ ایران» و یا حداقل «نظریه دولت

توسط حضرت امام(ره) و بارانشان دولت در ایران ساخته نشد، بلکه نمایندگی آن در دست گرفته شد؛ برای ایده دولت مقدس ایرانی کالبدسازی جدیدی (متشکل از نهادها و رفتارهای مدرن، پیشامدرن و شاید پسامدرن) صورت گرفت. هدف نهایی این دولت، یعنی تحقق امر قدسی، اصلاً هدف تازه‌ای نبود. بلکه کوششی جدی و این بار جدی‌ترین کوشش برای پیوند طولی اراده خداوندی با اراده جمعی ایرانیان بود.

با تأسیس جمهوری اسلامی، تاریخ در زمان حال جاری شد و امری سترگ پدید آمد.

نتیجه مهم این مباحث در سیاست خارجی آن است که بنابراین، رئوس اساسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی طراحی، خلق و ساخته نمی‌شود، بلکه هدایت می‌شود. در نتیجه‌گیری، به این نکته باز می‌گردیم.

۱۱. نتایجی برای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

۱. اندیشه و دستگاه سیاست خارجی جمهوری اسلامی به ناچار باید در متنی از تازگی‌ها و راههای نکوبیده و بحرانهای ناشی از آن به پیش رود. این بحرانها و تازگی‌ها از ناحیه دوجبهگی‌ها یا دوگانگی‌های درونی

نظام جمهوری اسلامی حادث می‌آیند. فلسفه وجود این دوگانگی‌ها نیز چنانکه یاد شد، اراده شجاعانه‌ای برای اجابت ضرورت‌های متفاوت و متناقض است. راههای نکوبیده، مشکلات و مسایل نو به نو شونده تا زمان استقرار ثبات و حصول نسبی مزیتها و مطلوبیت در جهان نزدیک سیاست خارجی ایران می‌توانند ادامه یابند. در سیاست خارجی ایران، ولایت فقیه یک نهاد سخت‌دورانساز است.

۲. جنبه‌های دوگانه‌ای که در اندیشه دولت جمهوری اسلامی وجود دارد، به طور طبیعی در سیاست خارجی این دولت نیز خود را بروز می‌دهد. این جمهوری به دولتها و به ملتها نگاههای متفاوتی دارد. اما با این حال واقعیت آن است که روابط دولت جمهوری اسلامی با دولتهای مسلمان، بیشتر حاوی معناست تا آنکه واجد شکل خاصی از رفتارها باشد. به عبارت دیگر، از این دولت بیشتر شباهتها با دولتهای دیگر به چشم می‌آید و کمتر، تفاوتها. یک سیاست خارجی که مبتنی بر قداست و عقلانیت تصمیم‌ولی فقیه باشد، مشخصه‌های متمایزی در حوزه روابط رسمی بین دولتها ندارد. اما برعکس، چنین بحثی در روابط این دولت با ملتها موضوعیت دارد. یک سیاست خارجی مبتنی

اعتراض علیه وضع موجود بین‌المللی، جایگاه حقیر اسلام و مسلمانان در نظام کنونی جهان و نفی ستم‌بارگی قدرت هژمون است.

دو فحوای اصلی سیاست خارجی جمهوری اسلامی همکاری‌طلبی با دولتهای مسلمان در راستای اهداف جهانی و الهام‌گری در سطح ملتهای مسلمان است. به نحوی طنز آمیز، این دو گرایش که در ابتدا بسیار متباعد از هم به نظر می‌رسید، این زمان به صورت همگراینده‌تری قابل تصور است. این زمان، ولی فقیه بیشتر از گذشته، دولتها و ملتها را به صورت همزمان مورد خطاب قرار می‌دهد.

برای سیاست خارجی ایران، ولایت فقیه، یک نهاد سخت منادی و الهام‌گر است.

۳. تنها سیاست خارجی تماماً ایرانی (عمیقاً ایرانی در سطح عمودی یعنی تاریخی و وسیعاً ایرانی در سطح افقی یعنی فرهنگی) سیاست خارجی‌ای است که با امضای ولی فقیه رسمیت بیابد. زیرا ولی فقیه چنانکه دیدیم، ترجمانی از وحدت دیرمان اقوام ایرانی و گستره فرهنگ ایرانی است. اینکه سیاست خارجی ایران تابعی از حاکمیت ولی فقیه باشد، روشن است که لزوماً به معنای نفی اصل مشورت، اجماع دیدگاههای مختلف و توجه به روشهای دموکراتیک نیست. اما به

بر قداست آسمانی یک رهبر مردمی، سیاستی دوجنبیتین است که سخنی درونی با ملتها و سخنانی کمابیش بیرونی و شکلی با دولتها دارد. فحوای مشترک در هر دو جنبه این سیاست خارجی، دعوت به وحدت یا کوشش برای اتخاذ رویه‌های منسجم‌تر است. وضعیت آرمانی سیاست خارجی جمهوری اسلامی آن است که سخن درونی با ملتهای مسلمان بدون مشکل، به دیالوگ آشکار، رسمی و اجرایی با دولتهای مسلمان منجر شود.

علاوه بر فراخوانی دولتهای اسلامی به اتخاذ اشتراکات شکلی، این سیاست خارجی در ارتباط با دولتها بیشتر با ویژگی‌های سلبی تعریف می‌شود؛ یعنی ستم روا نمی‌دارد، تجاوز نمی‌کند، فریب نمی‌دهد و غیره. اما به هر حال نمی‌تواند در عمل تمایزات فراوانی را از دولتهای دیگر بروز دهد. این وضعیت مصداق و تحقق همان سخن پیش‌گفته امام (ره) است که می‌فرمود جمهوری اسلامی یک جمهوری متعارف است؛ «به همان معنایی که همه جا هست». جنبه‌های ایجابی این سیاست خارجی، در ارتباط با دولتهای اسلامی قابل درک نیست، در ارتباط با ملتهای اسلامی قابل درک است، چه اینکه این سیاست خارجی حاوی الهاماتی برای

معنای آن است که در لحظه غایی، تصمیم یا تأیید تصمیم از سوی فردی منتسب به اراده خداوندی صورت می‌گیرد. لازم به یادآوری نیست که اصولاً در سیاست خارجی تصمیم‌گیری دموکراتیک وجود ندارد؛ گو که روندهای دموکراتیک تصمیم‌گیری وجود دارد: تصمیم‌گیری‌ها عمدتاً از ناحیه حلقه‌های الیگارشیکی از کارشناسان رده بالا صورت می‌گیرد، اما رسمیت یافتن اجرایی همین تصمیمها نیز در اختیار آنها نیست. بدین نحو، تصمیم‌گیری در سیاست خارجی حتی الیگارشیک هم نیست، چه رسد به دموکراتیک بودن. در لحظه غایی تصمیم‌گیری، حتی در سیاست خارجی یک حکومت به خوبی دموکراتیک، شخص حاکم (Sovereign) هویدا می‌شود. در سیاست خارجی ایران، ولایت فقیه یک نهاد سخت‌ضروری و لازم است.

۴. سیاست خارجی جمهوری اسلامی نه خصلت مسلط جمهوری (دموکراتیک) دارد و نه خصلت بارز فقهی و کلامی. درباره این دومی، اگر بخواهیم عینی‌تر داور کنیم، می‌بینیم اصطلاح «سیاست خارجی اسلامی» یا دینی، اصطلاحی مربوط به عوالم ذهنی (مثل کتابها، دروس دانشگاهی، مباحث دانشوران، سخنرانی‌ها و غیره) است. فقط در

ظل حاکمیت ولی فقیه است که اسلام به امری انضمامی بدل می‌شود. در تحت این حاکمیت اسلام و ایران به هم می‌گریند و ابعاد انضمامی می‌یابند: ایران حقیقت اسلام را نمایندگی می‌کند و اسلام به واقعیت ایران، هستی و فرهنگ آن، جامعیت فکری می‌بخشد و قداست اعطا می‌کند. در سیاست خارجی، ولی فقیه تجسم ایران تاریخی و دولت ایران یا دولت تاریخی ایران است.

اما بدین نحو، ولایت فقیه تجسم عقل هم خواهد بود: ایده دولت ایرانی یعنی ایده و تجسم عقل در تاریخ ایران. پل ریکور، فیلسوف کاتولیک مشهور فرانسوی در اثر مشهور خود، پارادوکس سیاسی، می‌گوید دولت بزرگ‌ترین عقلانیت است. زیرا به معنای قابلیت سازمان دادن افراد در درون جامعه است. دولت یک دستگاه نمایندگی برای تحقق این همزیستی است. از طریق دولت قرارداد اجتماعی روسو محقق می‌شود.

دولت ایرانی در تاریخ خود، چه به صورت ایده در سریان باشد و چه به صورت ساختاری تکامل یافته، عقلانیت شکل گرفته در اجتماع ایرانی را نمایندگی می‌کند. ممکن است عقل تاریخی یک جماعت، ساختاری و نهادینه نشده باشد، اما به صورتهای بالقوه وجود داشته باشد و در یک لحظه یا آن یا

آرام‌تر باشد، یک سیاست خارجی خصلتاً ایرانی مؤثرتر و آسان‌تر و روان‌تر عمل می‌کند. اصولاً ایران واقعیتی نرم و روحانی- فرهنگی است، نه واقعیتی جغرافیایی- استراتژیک. بنابراین یک سیاست خارجی ایرانی، اگر کاملاً ایرانی باشد، فحوایی مسالمت‌جویانه و جذبی خواهد داشت. هر چه ملت‌های منطقه حیات سرزنده‌تر و زندگی سرحالت‌تری داشته باشند، یعنی هر چه کمتر تابع اراده‌ی خشن و مستبدانه‌ی باشند، "ایران" حیات منطقه‌ای با طراوت‌تری خواهد داشت. به عبارت دیگر یک جهان اسلام رو به مشارکت‌رونده و نرم‌شونده، جهان ایده‌آل برای سیاست خارجی ایران است، زیرا همچون گذشته، آزادیخواهی و فردگرایی ذاتی جامعه ایرانی در چنین جهانی می‌تواند هر دم خود را بگستراند و مصدر تأثیر شود. امام(ره) نیز پیش‌بینی کرده بود که "ایران به نظام دموکراسی‌ای تبدیل می‌گردد که موجب ثبات منطقه می‌شود."^{۱۷} اما این معنا از ثبات دموکراتیک در منطقه و جهان اسلام آن چیزی نیست که مطابق منافع خاورمیانه‌ای آمریکا باشد.

بنابراین، برخلاف برداشتهای ایدئولوژیک، ولی فقیه یک جهان آرام ایرانی را نمایندگی می‌کند و نماینده فرهنگ نافذ

واقع تاریخی خود را نشان دهد. ولایت فقیه تحقق نامنتظر عقلانیت جهان ایرانی است.

به صورت ایده‌آل تایپ یا به عنوان نمونه مثالی، تصمیم غایی ولی فقیه برآمده از تاریخ اندیشه و عمل سنت دولت ایرانی است که مردم‌گرایی و آسمان‌گرایی را در همه دورانهای ضعف و قوت خود به درجات مختلف نشان داده است. تصمیم غایی ولی فقیه، تصمیم عقل ایرانی یا تصمیم عقل در سیاست ایرانی است [سیاست ایرانی تصویری از آمیزه تجربیات سخت حکومتی در ایران با آمال و آرمانهایی است که در اندیشه آرمانشهری ایرانی قابل پی‌جستن است].

برای سیاست خارجی ایران، ولایت فقیه یک نهاد سخت عقلانی (محصول خرد فشرده تاریخ ایران) است.

مشکل یک سیاست خارجی تابع ولی فقیه با نظم موجود روابط بین‌الملل در آن نیست که این سیاست خارجی در پی بی‌نظمی و بی‌ثباتی است، بلکه آن است که این سیاست خارجی در پی نظم و ثباتی دگرگونه است: می‌دانیم که به لحاظ تاریخی نفوذ و گسترش فرهنگی ایران در منطقه به زور صورت نگرفته است. [چرا در ادبیات سیاسی خود قلمرو داریم، اما شمشیر رو نداریم؟!] لاجرم هر چه جهان پیرامون کشور،

ایرانی است. ولی فقیه در سیاست خارجی خود، محتاج ثبات و آرامش در منطقه و گسترش همه جانبه روابط میان ملل مسلمان است تا بتواند ظرفیتهای فرارونده فرهنگ ایرانی را در تعامل با جوامع اسلامی دیگر، همچون گذشته نمایش دهد و محقق سازد. این حقیقت را امام (ره) زودتر از همه درک کرده بود آنجا که می‌گفت: جمهوری اسلامی ما براساس اتحاد و اتفاق ملت‌های مسلمان پایه‌ریزی شده است.^{۱۸}

در سیاست خارجی ایران، ولایت فقیه یک نهاد سخت طبیعی و بدیهی است.

سیاست خارجی مبتنی بر حاکمیت ولی فقیه می‌تواند متعهد به این دغدغه بزرگ یا آن اصل اساسی باشد، اما نمی‌تواند دنباله‌رو و ناشی از نظریات بزرگ باشد، مثلاً دنباله‌روی از نظریه یک سیاست خارجی اسلامی یا نظریه یک سیاست خارجی دموکراتیک، یا یک سیاست خارجی فقهی نماید. اولی عبارت از تعهد به اموری بزرگ اما تجربه شده و زیست شده (اعم از اعتقادی یا عینی) است؛ اما دومی، تصویری در خصوص امور بزرگ است که بر روی آن بیشتر کار ذهنی صورت گرفته است تا کار تجربی. پس، سیاست خارجی جمهوری اسلامی اجرای این یا آن نظریه بزرگ از پیش طراحی شده، چه

سنتی و چه مدرن، نیست؛ بلکه صورتهای بیرونی یک خلاقیت دسته‌جمعی ناهشیار (یعنی انقلاب ایران) است که از دل تاریخ و فرهنگ دین - محور ایران به بیرون آمده است. سیاست خارجی ایران جلوه خارجی یک خلاقیت مقدّم بر هر نوع نظریه کلان است. در حالی که صفت برجسته یک نظریه کلان استعداد آن برای پیچیدگی یافتن و اعوجاج است، بسیار ساده، از نظر امام «جمهوری اسلامی یک جمهوری متکی به ملت است که باید آزاد و مستقل باشد و به جایی پیوسته نباشد»^{۱۹}. جمهوری اسلامی محصول یک اراده جمعی ساده و شفاف (هر چند بزرگ و تابناک) است. از این‌روست که این ادعای غربی‌ها و انتزاعی‌اندیشان که ما جمهوری اسلامی را نمی‌فهمیم، امام (ره) را به خشم می‌آورد.^{۲۰}

در سیاست خارجی ایران، ولایت فقیه یک نهاد سخت‌انضمامی و بری از تصورات تجریدی است.

رئوس اساسی سیاست خارجی ایران نه طراحی می‌شود، نه خلق می‌شود، نه آفرینش و نه ساخته می‌شود. این سیاست خارجی عمدتاً هدایت می‌شود: نیروی زایش و عوامل تحرک، خود به خود وجود دارد؛ خلاقیت‌های اساسی از قبل به صورت مزیت‌های نهادینه

- روحی، اخلاقی و فرهنگی شکل گرفته است. هیچ یک از مزایای اساسی از قبل موجود، حاصل طراحی‌ها و برنامه‌های ما نیست. کار رهبران سیاست خارجی ایران هدایت نیروها و شدت و ضعف بخشیدن به آنها به منظور تحقق اهداف خاص و انضمامی است. گذشته از این، کار اصلی دستگاه دیپلماسی کشور متعارف نمودن، دفاع کردن و توجیه جلوه‌های انقلاب ایران، این نیروی بزرگ و این آتشفشان تاریخی فرهنگ ایران است و سپس هدایت آن به سوی بیشینه کردن منافع عینی و گستردن فضاهای حیاتی ملت ایران (که شاید اصطلاح منافع ملی عنوان رسایی برای آن نباشد). ولایت فقیه نهادی نمایانگر تمامیت تاریخی ایران است. برای سیاست خارجی ایران، ولایت فقیه یک نهاد سخت ایرانی و بومی است.
- پانوشتها:**
- نگاه کنید به: Bertrand Badie and Pierre Brinaum, **The Sociology of State**, (Chicago and London: Chicago unive. Press, ۱۹۷۹) P.P ۱۷-۲۴
 - صحیفه امام**، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، جلد ۴، ص ۴۷۹.
 - همان**.
 - همان**، جلد ۵، ص ۱۷۰.
 - برای مثال ن.ک: **همان**، ص ۳۰۵.
 - این حقیقت پیاپی مورد تأکید امام واقع می‌شود. برای مثال ن.ک. **همان**، صص ۱۸۱، ۱۴۱ و ۳۹۸.
 - ن.ک: **همان**، ص ۳۴۷.
 - این نتیجه‌ای است که از جمله می‌تواند از مطالعه سخنان امام در این سند اخذ شود: **همان**، جلد ۹، ص ۲۶۰.
 - این نکته نیز موضوع تأکیدات فراوان امام(ره) قرار دارد: **همان**، جلد ۶، ص ۴۰۶، ۳۱۳، اوج آن در جلد ۴، ص ۴۶۰ و تأکیدی باز هم بیشتر در جلد ۶، ص ۴۷۲.
 - همان**، جلد ۷، ص ۵۳۲.
 - توجهی به ادوار گفتاری امام(ره) نشان می‌دهد که روزهای قبل از تأسیس نظام جمهوری اسلامی، پیاپی توسط امام بر ضرورت این تأسیس تأکید می‌شود؛ گویی ضرورت دیگری وجود ندارد. اما بلافاصله، تأکید می‌شود، بلافاصله پس از کسب آرای میلیونی توده‌های مردم، تأسیس جمهوری اسلامی کم‌اهمیت می‌شود و به جای آن ضرورت تحقق محتوای جمهوری اسلامی می‌نشیند. محورهای گفتاری امام در حالت انتقال دائم بودند.
 - ژرژ بالاندیه مردم‌شناس فرانسوی می‌گوید: "مدرنیته یعنی هجوم حادثه. مدرنیته به کمک تکنولوژی، افراط، غلیان و سرعت را وارد تاریخ می‌کند، و بنابراین، به طور مداوم حادثه وارد تاریخ می‌شود. همواره چیزی رخ می‌دهد.

رامین جهاننگلو (گفتگوهایی با اندیشمندان جهان امروز) نقد عقل مدرن، ۲ (تهران، نشر و پژوهش فرزاد، ۱۳۸۲)، ص ۱۶۳.

۱۳. برای مطالعه بیشتر ن.ک: مارشال برمن، تجربه مدرنیته: هر آنچه سخت و استوار است دود می شود و به هوا می رود، ترجمه مراد فرهاد پور (تهران: طرح نو، ۱۳۷۹) صص ۴۳-۱۴.

۱۴. مایکل پین (ویراسته)، فرهنگ اندیشه انتقادی، از روشنگری تا پسا مدرنیته، ترجمه پیام یزدانجو (تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۲) ص ۲۸.

۱۵. برای مطالعه بیشتر ن.ک: سید جواد طاهایی، اندیشه دولت مدرن: به سوی نظریه دولت امام خمینی (تهران؛ نشر عروج، ۱۳۸۱) صص ۳۱۵-۳۴۰.

۱۶. علاوه بر کسره اول، کسره دوم در اصطلاح "جمهوری اسلامی ایران" نیز که حاوی رابطه بین اسلامیت و جمهوریت است، بسیار قابل تأمل می باشد

۱۷. صحیفه امام، جلد ۴، ص ۵۰۳.

۱۸. همان، جلد ۷، ص ۱۸۰.

۱۹. همان، جلد ۴، ص ۵۰۲.

۲۰. ن.ک: همان، جلد ۵، ص ۵۴۸.